

بررسی چگونگی و نوع تحوّل معنایی برخی واژگان دخیل عربی در زبان فارسی*

ماهر السّح، دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ه)

حمید طاهری، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ه)

چکیده

در این مقاله به بررسی تغییر و تحولات معنایی برخی واژگان دخیل عربی که در فرهنگ بزرگ سخن بسیاری از آن‌ها ذکر شده‌اند، پرداخته و این تغییرات را توصیف، تبیین و طبقه‌بندی کرده‌ایم. در این انتقال، تعداد زیادی از واژگان عربی با مدلول و معنای اصلی و اولیّهٔ خود در زبان عربی، وارد زبان فارسی شده و در زبان مردم جاری و ساری گشته‌اند؛ اما معنا و مدلول اولیّهٔ خود را از دست داده و معنای جدیدی گرفته‌اند؛ معنایی که در زبان عربی نمی‌توان نشانی از آنها یافت. حال این تغییر و تحول در حوزهٔ معنا یا علل خارج از زبان داشته است یا علل داخل در زبان. در مواردی این واژگان از نظر دایره و شمول معنا، تخصیص و کاهش یافته‌اند و از تعداد مصادیق آنها کاسته شده است و در مواردی هم گسترش معنایی واژگان دخیل عربی را در زبان فارسی مشاهده می‌کنیم. از جمله علل خارجی تحول معنا، تحولات سیاسی و اجتماعی است که با توجه به نیاز جامعه، معنای واژگان را متحول می‌سازند. علت ذهنی از علل داخلی زبان است که یا بر اساس مجاورت دو معنا در ذهن و یا بر اساس مشابهت دو معنا در ذهن رخ می‌دهد. تحول معنایی این واژه‌ها بعد از ورود به زبان فارسی یکی از گونه‌های تحولات زبانی به شمار می‌رود و منظور از آن، حفظ شکل ظاهری واژه و تغییر معنا و مدلول آن است؛ بدین صورت که یا معنای اصلی واژه فراموش می‌شود و یک معنای تازه جای آن را می‌گیرد یا به طور جزئی مفهوم اولیه واژه حفظ می‌شود و مصداق و مفهوم آن رو به گسترش یا کاهش می‌رود. غالب تحولات معنایی در مقولهٔ مجاز و استعاره قرار می‌گیرند.

کلمات کلیدی: واژگان دخیل عربی، معنا، زبان فارسی، تحول معنا، تخصیص معنا، گسترش معنا.

۱. بیان مسأله

ورود واژگان بیگانه به یک زبان علل گوناگونی دارد. ورود واژگان به زبان مقصد همیشه قهری و در سایه خشونت و غلبه حکومت‌ها و سلاطین بیگانه نیست؛ در کنار قهر و غلبه و نفوذ قهری، اختیار و استقبال از واژگان زبان بیگانه و فرایند واژه‌سازی در یک زبان همجوار و بیگانه هم عاملی بسیار مهم و قابل توجه است؛ خصوصاً برای زبانی؛ مانند زبان فارسی که از نظر ساخت‌واژه، زبانی است پیوندی با قابلیت‌های خاص واژه‌سازی. انبوه واژگان عربی پس از ورود به زبان فارسی دستخوش تحولات بسیاری در سطح معنا شده‌اند؛ بررسی روند و نحوه تحول معنایی این واژگان یکی از مباحث ضروری و شگفت‌انگیز است؛ چراکه راه ورود به عمق معانی واقعی و مجازی را فراهم می‌کند و می‌تواند روزنه جدیدی در مقاطع تاریخی تحولات زبان ایجاد کند و یاری‌رسان پژوهشگران در نشان دادن ظرفیت‌های تحول لغات دخیل باشد.

این پژوهش به بررسی تحولات معنایی آن دسته از واژگان عربی دخیل در فارسی که در «فرهنگ سخن» ذکر شده‌اند، پرداخته است. این دامنه تغییر معانی واژه‌های عربی، طیف گسترده‌ای از معانی را در زبان فارسی به وجود آورده است؛ به بیان ملک‌الشعرا بهار: «یک دسته لغات بالطبع از صحنه زبان خارج می‌شود و در جای آن لغات دیگر وارد زبان می‌شود و در این آمیزش و اختلاط، زبان فارسی ضایع نشد، بلکه بر درازا و پهنا و ژرفای آن در افزود و از آن رو ادبیاتی زیبا و تاریخی از این زبان به وجود آمد.» (بهار، ۱۳۸۱ش: ۳۰۰) تحولات معنایی واژگان عربی مسیر بسیار دراز و پر نشیب و فرازی را طی کرده تا در زبان فارسی جای‌گیر شده است.

مقصود از تحول در این بحث، تبدیل، تغییر و تطور معانی است؛ بنابراین برای دریافت علل تحول معنا، توجه به دو نکته لازم است: یکی اینکه زبان، نهادی اجتماعی است و یکی از رسالت‌های آن ایجاد ارتباط و پیوند بین افراد اجتماع است و از سوی دیگر ابزار بیان و ادراک امور مشترک اجتماعی است؛ در نتیجه هرگونه تغییر و تحولی که در اجتماع حاصل شود و بر طبق نیاز، جامعه را دگرگون کند، زبان نیز متحول خواهد شد. پس لازم است بدانیم که سیر تحول معنایی، در همه زبان‌ها از قانون روان‌شناختی واحدی تبعیت می‌کند و این قانون بر طبق نظر روانشناسان زبان چنین است که: «الفاظ در ابتدا دارای معانی عینی، دیداری و نامجرد هستند؛ ولی در سیر دگرگونی زبان، به تدریج دارای معانی فرعی، مجازی، مجرد و ناپایدار می‌شوند.» (فضیلت، ۱۳۸۵ش: ۱۵۵) به عبارت دیگر، تحول و تغییر معنایی به این مفهوم است که لفظی ثابت بماند و مدلول و مفهوم آن دگرگون شود، لذا شناخت دقیق معنای یک واژه باید با توجه به عناصر درون زبانی و همچنین عناصر بیرون زبان صورت بگیرد و دگرگونی و تحول آن منوط به علل خارجی یا داخلی است. سیر تحول و تطور واژگان در طول زمان

روی می‌دهد و تمام عناصر زبان، از جمله واج‌ها، واژه‌ها، معانی و مدلول‌ها، نحو و... را در بر می‌گیرد. از دیدگاه تاریخی و فقه اللغوی در سیر تحول و تطور معنا، صورت واژه ثابت می‌ماند، ولی معنای آن دگرگون می‌شود و به طور کلی باید تغییر مدلول واژه و تحول آن را دگرگونی معنا دانست. از همین جاست که در هر دورهٔ زمانی ممکن است واژه‌ای یا مصداق آن واژه با دوره‌های دیگر متفاوت باشد و عامل اصلی این تفاوت با جهان‌بینی و فرهنگ جامعه ارتباط دارد. هرگاه این جهان‌بینی و فرهنگ دگرگون شود، معنا نیز تحول پیدا می‌کند.

زبان عربی از زبان‌هایی است که به دلایل متعدد، نفوذ فراوانی در زبان فارسی داشته است؛ اما به دلیل ظرفیت و توانایی زبان فارسی در دریافت و تغییر واژه‌ها، منطبق با قواعد خود، واژه‌های قرضی یا دخیل را دچار تغییرات فراوانی کرده است. اگرچه هیچ ارتباط و نسبت خویشاوندی و خانوادگی میان زبان فارسی و عربی وجود ندارد؛ ولی آمیختگی فراوان زبان عربی با زبان فارسی در طول سده‌های مختلف، فراز و فرودهای گوناگونی داشته و حاصل این آمیختگی، غنای زبان و برومندی کلام، و وسعت فکر و توانایی گوینده و نویسنده در ادای مقاصد مختلف و اغراض گوناگون خواهد بود و این قبیل اختلاط‌ها بسیار مفید است. (بهار، ۱۳۸۱ش، ج ۱: ۲۸۰)

قسمت اعظم تحولات زبانی در مدتی دراز روی می‌دهد. پاره‌ای از این تغییرات در طی چند نسل، به نسل دیگر، آثارش ظاهر می‌شود و حتی طی چند قرن به تدریج نمو می‌کند و پیش از آنکه به آخرین مرحله برسد، نمی‌توان گفت که قطعاً تحولی انجام گرفته است. واژه باید مراحل گوناگونی طی کند تا تحول کامل یابد. وقتی که تغییری در زبان رخ می‌دهد، قطعاً از روش و قانونی خاص پیروی می‌کند، تحول اتفاقی نیست. متخصصان زبان و مطالعات زبانی اعلام کرده‌اند که زبان؛ مانند امور طبیعی به طریق معینی تحول و تکامل می‌یابد و در این سیر، تابع روش خاصی است و تصادف و اتفاق، یا خواست و خطاهای فردی، در تکامل زبان دخالتی ندارد؛ یا دخالت و تأثیر آن بسیار جزئی است. (خانلری، ۱۳۴۷ش: ۸۲) بنابر این واژگان عربی که وارد زبان فارسی شده‌اند، با دلالت‌یابی معنایشان معلوم می‌گردد که تغییرات شگرفی در معنای واژگان به وقوع پیوسته است. تعدادی از کلمات عربی به همان معنای قراردادی عربی و فارسی بر یک مصداق یا مدلول دلالت دارد که شاید به علت عدم وجود آن مفهوم در زبان فارسی باشد.

دلایل ورود واژگان عربی به زبان فارسی متعددند و به تبع آن راه‌های ورود، علل تحول معانی واژگان و نحوه و گونهٔ تحول معانی آن‌ها نیز متنوع و متعدد است. سبک، تفنن در نویسندگی، تصنع و پیچیدگی در نوشتن، برخی از علل مهم ورود واژگان عربی به فارسی است. پیوند و هم‌نشینی این واژه‌ها با لغات خارجی در سطح کلام، زمینهٔ تحول معنای آن واژگان را فراهم می‌سازد. چگونگی وضع و انتساب معنای جدید به واژگان عربی، بسیار حائز اهمیت است و اینکه تغییر و تحول معنا به چه

سمت و جهتی است و چه عللی سبب این تغییر معنا شده‌اند و چه پیوندی بین معنای اصلی آن واژگان و معنای جدید آنها وجود دارد؟ برای نشان دادن نحوه تحول و تطور معنایی واژگان دخیل، علل، نحوه و نوع تحول با مدافقه و بررسی چند واژه بر مبنای نظریه «تحول تاریخی و فقه اللغوی» خواهیم کوشید پاسخ پرسش‌های زیر را بیابیم:

۱- چه عواملی سبب تحول این واژه‌ها در زبان فارسی شده است، علل ذهنی یا اجتماعی و یا لفظی و دلیل تغییر مدلول اولیه این لغات چیست؟

۲- اقسام تحول معنایی واژگان عربی در انتقال به فارسی، از کدام نوع هستند: گسترش معنایی یا کاهش معنایی؟

درانجام این پژوهش حدود سی واژه دخیل عربی که دستخوش تحولات و تغییرات معنایی شده‌اند، و نیز برای محدود کردن دامنه پژوهش، آن دسته از واژگان دخیل عربی در فارسی که در کتاب فرهنگ بزرگ سخن آمده و معنا شده‌اند، بررسی و چگونگی تحولشان، توصیف و طبقه‌بندی شده است. می‌توان قرض‌گیری واژه را فرایندی دانست که عمدتاً در نتیجه برخوردهای زبانی و از طریق افراد دو جامعه آغاز، و طی آن عناصر آوایی، واژگانی و حتی نحوی از یک زبان به زبان دیگر وارد و به دلایل گوناگون از سوی تعداد زیادی از افراد جامعه زبانی پذیرفته می‌شود و کاربرد می‌یابد. (صفوی، ۱۳۷۴ش: ۹۹) بلامفید هنگام بحث درباره قرض‌گیری زبانی به این نکته اشاره می‌کند که، زبان‌شناس با مطالعه واژه‌های قرضی می‌تواند نشان دهد که جامعه زبانی چه چیزهایی را از جوامع دیگر قرض کرده است. (همان: ۱۰۰)

۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره مبانی نظری تحول معنایی که حوزه وسیعی از معناشناسی را به خود اختصاص می‌دهد، در کتاب‌های زبان‌شناسی عربی و فارسی مطالعه و تحقیق صورت گرفته؛ اما تحول معنایی واژگان عربی در فارسی تاکنون مطالعه نشده است.

- تعدادی از کتاب‌ها که عنوانشان «تحول معنی واژه در زبان فارسی» است؛ مانند کتاب «تحول معنا» از محسن ابوالقاسمی، مبانی نظری تحول معنایی را ذکر کرده‌اند؛ اما واژگان دخیل عربی را بررسی نکرده‌اند.

- در کتاب «عربی در فارسی» دکتر فرشیدورد، هرچند که انتظار داشتیم به علل تحول واژگان دخیل بپردازد، این کار صورت نگرفته و مبانی صرف و نحو عربی در زبان فارسی را بررسی کرده است. وی چند واژه عربی؛ مانند رعنا، رویه، عزیزمت را ذکر می‌کند که در فارسی دستخوش تغییر معنا شده‌اند. (فرشیدورد، ۱۳۸۲ش: ۱۸۱)؛ اما به علل، عوامل و چگونگی این تغییر معنا اشاره‌ای نمی‌کند.

- آرتور جفری در کتاب «واژه‌های دخیل در قرآن مجید» ریشهٔ لغات را آورده و معنای کهن و اصل آنها را ذکر کرده؛ اما علل تحول این معانی را مطرح نکرده است.
- در مقالهٔ تحول معنایی واژهٔ «حکمت» که فهمیه شریعتی و سهیلا پیروزفر آن را نوشته‌اند و در میدان‌های معنایی جدید به کار گرفته شده؛ علل و عوامل تحول این معنی بررسی نشده است.
- در این مقاله، بر اساس رویکرد تحول معنایی اتخاذ شده، علل تحولات معنایی واژه‌های دخیل عربی در فارسی بررسی شده است.

۲. مبانی نظری

این مقاله بر اساس نظریهٔ معنی‌شناسی تاریخی یا فقه اللغه تنظیم شده است که به معرفی اجمالی این تئوری می‌پردازیم:

معناشناسی آنجا شکل می‌گیرد که زبان، یک نظام ارتباطی برقرار می‌کند که در یک‌سوی آن «دال» و در سوی دیگر آن «مدلول» قرار دارد. «نخستین مرحلهٔ تاریخی معنی‌شناسی واژگانی به حدود سال‌های ۱۸۳۰م تا ۱۹۳۰م باز می‌گردد، مختصهٔ بارز این مرحله را می‌توان توجه به مطالعات تاریخی در باب معنی واژه‌ها دانست.» (گیررتس، ۱۳۹۳ش: ۳۱) بنابراین مطالعهٔ واژه، خواه از منظر ریشه‌شناسی باشد، خواه تاریخی، یا کاملاً متنوع و گوناگون، نیازمند مطالعهٔ اشیا و چیزهایی است که به خود واژه تعلق دارد. (همان: ۷۶) از این رو در مباحث کاربرد زبان فرصت و موقعیت‌های تازه در بافت سخن ایجاد می‌شود. به‌طور طبیعی واژه در حال چرخش و تغییر است، این نوع از دگرگونی واژگان یک زبان از شیوه‌های خاصی پیروی می‌کند و موجب تطور معنا می‌شود. مرحوم بهار می‌گوید: «تطور لغات؛ یعنی مردن صورتی از لغت که خود نتوانسته باقی بماند یا نتوانسته‌اند او را نگاه بدارند و مناسبت او با محیط از میان رفته و از لاشهٔ او صورتی دیگر؛ یعنی لغت دیگر پیدا شده است.» (بهار، ۱۳۸۱ش: ۲۰۹)

از این رو، سیر ترقی و تکامل دایرهٔ المعارف واژگان فارسی باعث شد که آثار معتبر فارسی؛ مانند نثه المصدور، مرزبان‌نامه و ... به رسمیت شناخته شود. «در این آمیزش و اختلاط، زبان فارسی ضایع نشد، بلکه بر درازا و پهنا و ژرفای آن در افزود و از آن رو ادبیاتی زیبا و تاریخی از این زبان به وجود آمد.» (همان: ۳۰۱)

سیر تحول و تطور واژگان در طول زمان روی می‌دهد و تمام عناصر و مراتب و سطوح زبان، از جمله واج‌ها، واژه‌ها، معنا و نحو را در بر می‌گیرد. از دیدگاه تاریخی و فقه اللغوی، در تحول و تطور معنا، صورت واژه ثابت می‌ماند ولی معنای آن دگرگون می‌شود و به‌طور کلی باید تغییر مدلول واژه و تحول آن را دگرگونی معنا دانست. از همین جاست که در هر دورهٔ زمانی ممکن است واژه یا مصداق آن واژه با دوره‌های دیگر متفاوت باشد و عامل اصلی این تفاوت با جهان‌بینی و فرهنگ جامعه ارتباط دارد.

هرگاه این جهان‌بینی و فرهنگ دگرگون شود، معنا نیز تحول پیدا می‌کند. از این رو، بررسی چگونگی شکل‌گیری و زایش یک معنا و سیر تطور و تکامل آن در بستر تاریخ ضروری می‌نماید.

۳. عوامل تحول معنا

علل دگرگونی معنا را می‌توان به علل خارج از زبان و علل داخل زبان تقسیم و به‌طور کلی می‌توان آن را در سه علت اجتماعی، لفظی و ذهنی بررسی کرد. (ناتل خانلری، ۱۳۴۹ش: ۱۳۷) همان‌گونه که از نام علل خارجی دگرگونی معنایی واژگان برمی‌آید، این دگرگونی از خارج زبان اعمال می‌شود؛ یعنی خود واژه از مسیری وارد می‌شود که تحول معنی رخ می‌دهد. لازم است بدانیم که پدیده اجتماعی یکی از ابزارهای علل خارجی است که غالباً همراه انسان‌ها و حکومت‌ها، واژه‌های مخصوص به آن دوره رونق پیدا می‌کنند و با فروپاشی حکومت‌ها واژه‌های مخصوص به آن می‌میرند. همان مصداق خارجی واژه بر اثر تحولاتی که در جامعه ایجاد شده است، باعث می‌شود لفظی که در معنی و مدلول قدیم و وضعی خویش به کار می‌رفته است، برای بیان معنای جدید به کار رود. «این‌گونه تحول در معانی الفاظ، نه تنها در طی مدت‌های دراز بلکه حتی در فاصله‌های کوتاه؛ یعنی در طی زندگی یک نسل نیز ممکن است روی دهد.» (همان: ۱۳۷) این دگرگونی‌ها بر اساس نیاز جامعه صورت می‌گیرد.

یکی دیگر از علل تحول معنا، علل ذهنی است. تحول معنایی که در آن علل درون‌زبانی بر اساس رابطه دو معنا در ذهن پایبندند و این رابطه غالباً بر اساس مجاورت دو معنی است؛ «مجاز» و گاهی بر اساس مشابهت دو معنی است؛ «استعاره». رابطه مجاورت خودش انواع گوناگونی دارد. مثل رابطه علت و معلول، رابطه کل و جزء، رابطه ظرف و مضمون، رابطه حال و محل یا رابطه سببیت. همه رابطه‌ها در مبحث مجاز رخ می‌دهد و استعاره از نوع مجاز غیر مرسل محسوب می‌شود. واژگانی که از زبان عربی با معنا و مدلول خاصی وارد زبان فارسی می‌شوند، معنای اصلی آنها به‌طور کلی فراموش و معنا و مدلول تازه‌ای به واژه دخیل عربی اضافه می‌شود. سخنوران هر زبان در برخورد با هر زبان دیگر ممکن است واژه‌هایی را وام بگیرند و این حالت طبیعی است. در هر زبان از عده‌ای از لغات به عنوان لغات قرضی استفاده می‌شود، لذا زبان به‌طور طبیعی در حال تحول است «و تغییر در واژگان، تلفظ، دستور، معنا و تا حدودی تغییر در خط، واقعیتی است ثابت و غیرقابل اجتناب. زبان از زمان پیدایش در حال دگرگونی بوده است. اکنون نیز این روند ادامه دارد و بی‌شک این تحولات زبانی تا هنگامی که انسان وجود دارد، تداوم خواهند داشت. (تراسک، ۱۳۸۲ش: ۱۲۱)

در این مقاله، هرگونه تغییری را که در معنای واژگان عربی در زبان فارسی ایجاد شده است، تغییر معنایی نامیده‌ایم. این نوع تغییرات، توسعه معنایی و تخصیص معنایی را شامل می‌شود. مطالعات معنی‌شناسی بسیار ارزشمند است چرا که معنای عادی واژه‌ها انواع مختلفی دارد، مخصوصاً واژه‌های

چند معنایی که شامل چند معنای مختلف؛ اما مرتبط به هم می‌شوند. بنابراین بافت زبان در معناشناسی بسیار حائز اهمیت است و می‌تواند نشانگر عدم کاربرد یک واژه در معنی عادی خودش باشد. در گذشته بسیاری از لغات علمی، ادبی، دینی و اداری و ... عربی بوده و در استعمال عمومیت بیشتری داشته است. این قاعده در قرن چهارم رواج زیادی داشت و لغات عربی اداری در نثر آن دوره فراوان دیده می‌شود. «زبان به مثابهٔ یک پدیدهٔ طبیعی و یکی از رفتارهای انسانی، همچون دیگر مقولات طبیعی، در حال تغییر است. برخی این تغییرات را در راستای فساد زبان دانسته‌اند و برخی آن را از حیث تکامل زبان مفید شمرده‌اند.» (سیدی، ۱۳۹۰ش: ۴۴)

مفهوم معنا از موضوعات مهم و اصلی دانش معناشناسی است. این واژه مترادف مقصود، مفهوم، مضمون، مفاد و محتوا و مدلول هم هست. بنابراین «مسألهٔ تغییر معنایی از نظر لغویان و فرهنگ‌نویسان در حوزهٔ زبان عربی نیز دور نمانده است. آنها به گونه‌های مختلف به این تغییر اشاره کرده‌اند. با بررسی فرهنگ‌های واژگانی در زبان عربی می‌توان به گونه‌هایی از تغییر معنایی اشاره کرد.» (همان: ۴۱) نکته‌ای که نباید فراموش شود، مبنای چندمعنایی واژگان بر شالودهٔ وجود معانی متعدد برای الفاظ وضع شده است؛ زیرا تا وجود معانی متعدد برای یک واژه فرض نشود، زمینه‌ای برای صحبت از چند معنایی فراهم نخواهد بود. واژگان عربی بر اساس نیاز حکومت‌های متوالی وارد حوزهٔ زبان فارسی می‌شوند و یک معنای تازه پیدا می‌کنند.

۴. گونه‌های اصلی تغییر معنی

از کارهای اصلی و مهم دانش معناشناسی، مطالعهٔ در زمانی حوزه‌های معنایی است؛ یعنی مطالعهٔ رابطهٔ میان واحدهای معنایی هم حوزه می‌تواند از دو نگاه در زمانی و هم زمانی شکل بگیرد. افزایش یا کاهش واحدهای هم حوزه باگذشت زمان، سبب اصلی تغییر یک واحد معنایی می‌شود که می‌تواند از دیدگاه در زمانی مورد بررسی قرار گیرد. (صفوی، ۱۳۷۹ش: ۱۹۰). از این رو، مطالعهٔ در زمانی حوزه‌های معنایی این امکان را فراهم می‌آورد که بتوان به نوعی معناشناسی تاریخی فقه اللغوی دست یافت و تحول مفهوم واحدهای هم حوزه را در طول زمان مورد بررسی قرار داد. در مطالعهٔ در زمانی حالات تغییر معنایی که در یک حوزه معنایی دچار تغییر می‌شود، با حالات زیر انجام می‌شود:

- ۱) شرایطی را می‌توان در نظر گرفت که در این دو حوزهٔ معنایی نه تغییری در مجموعهٔ واژه‌ها پدید آمده است و نه تغییری در روابط مفهومی میان واحدهای این حوزه.
- ۲) شرایطی که در آن، یکی از واحدهای حوزهٔ معنایی، در طول زمان جای خود را به واحد دیگری می‌دهد ولی تغییری در روابط مفهومی پدید نمی‌آید.
- ۳) شرایطی که بدون تغییر در واژه‌ها، ساخت درونی حوزهٔ مفاهیم تغییر کند.

۴) گاه هم در واژه‌ها و هم در روابط مفهومی میان واحدهای حوزه معنایی تغییر رخ می‌دهد.
۵) گاه در شرایطی با افزایش یک واژه به حوزه معنایی، تغییری در روابط مفهومی واحدهای این حوزه پدید می‌آید. (سیدی، ۱۳۹۰ش: ۴۰)

به این ترتیب، تغییر در معنی صریح، شامل چهار تغییر کلاسیک و عمده می‌شود که عبارتند از: تخصیص معنایی، تعمیم معنایی، مجاز و استعاره. تخصیص معنایی و تعمیم معنایی دو گونه از تغییر معنایی در سطح واژگان‌اند که از طریق آنها، معنی تازه واژه، به ترتیب برحسب کاهش حوزه کاربرد واژه و افزایش حوزه کاربرد واژه صورت می‌گیرد. در باب تخصیص معنایی، می‌توانیم بگوییم که دامنه معنایی، معنی اولیه کاهش می‌یابد و معنی تازه به زیر مجموعه معنی قدیمی‌تر مبدل می‌شود. در مورد تعمیم معنایی، عکس این فرایند عمل می‌کند و دامنه معنایی معنی تازه، معنی قدیمی‌تر را شامل می‌شود. در فرایند تخصیص معنایی، معنی قدیمی‌تر کار آیی خود را از دست می‌دهد ولی در تعمیم معنایی، کاربرد آن معنی قدیمی‌تر حفظ می‌شود. (گیرتس، ۱۳۹۳ش: ۸۰-۸۴)

۵. تجزیه و تحلیل داده‌ها

۵-۱. سطح معنایی

واژگان عربی که وارد زبان فارسی شده‌اند، با دلالت‌یابی معنی در فرهنگ بزرگ سخن نشان می‌دهد که تغییرات شگرفی در معنای واژگان به وقوع پیوسته است. بخشی از کلمات عربی به همان معنای وضع شده عربی وارد زبان فارسی شده‌اند. این واژه‌ها در عربی و فارسی بر یک مصداق یا مدلول دلالت دارد که شاید به علت فقدان آن مفهوم در زبان فارسی باشد. برای مثال، واژه «کاسه» که در اصل «کأس عربی» است به معنای لیوان بزرگ یا کوچک است که برای نوشیدن آب یا نوشیدنی استفاده می‌شود؛ اما «در زبان فارسی به معنای ظرفی گود و دهان‌گشاد است که بیشتر برای خوردن یا نگهداری غذاهای آبدار به کار می‌رود: «لقمه کوچک برگیرد از سر کاسه خرد» (بحرالفوائد: ۲۲۲) و در معنی مجازی فارسی به هر چیز گودی که شبیه این ظرف باشد اطلاق می‌شود: «آرنجش را گذاشته بود روی پیشخوان و چانه کم مویش در کاسه کف دستش بود.» (عبداللهی: ۳۱۹) و در معنی مجازی دیگر به معنای حدقه هم هست: «آنقدر گلویش را فشار داد که چشم‌هایش از کاسه درآمد بود.» (هدایت: ۱۱۷)، (انوری، ۱۳۸۱ش، ج ۶: ۵۶۸۵). ولی در برخی موارد حتی وجود معادل فارسی، مانع ورود واژه عربی نبوده است. برای مثال وجود کلمه «دوستی» مانع ورود کلمه «محبت» که در اصل عربی «محبه» است نبوده یا واژه «دل» مانع ورود واژه «قلب» نبوده و نیز همانند واژه «نیم» که مانع ورود واژه «نصف» نبوده است. بعضی از کلمات عربی تنها با یک یا چند معنا از معانی مختلفی که در عربی دارند، وارد زبان فارسی شده‌اند و معانی دچار تحول شده و معانی دیگری از آنها هنوز باقی است و معانی جدیدتری نیز در فارسی برای

آنها ایجاد شده است. واژه‌های دخیل عربی در اغلب موارد در همان مقوله دستوری به کار می‌رود؛ مگر در مواردی خاص. در بسیاری از موارد، واژه‌های دخیل دچار تحولات و دگرگونی‌های معنایی کلی یا جزئی می‌شوند که می‌توان آنها را به انواع ذیل تقسیم کرد:

۵-۱-۱. تخصیص معنایی

در کلماتی است که بخشی از مفهوم عام یا کلی خود را از دست می‌دهند. بنابراین تعدادی از واژگان دخیل عربی هنگام ورود به زبان فارسی دچار محدودیت می‌شوند و بر طبق نیاز جامعه این واژه‌ها در سطح خاص و محدود به یک معنی دلالت دارند. این‌گونه کلمات اصطلاحاً دچار تخصیص معنایی شده‌اند. برای مثال کلمه «قول» در زبان عربی به معنای سخن و گفتار است، حال آنکه در زبان فارسی تنها به معنی «سخن همراه با عهد» به کار می‌رود؛ در این حالت می‌گوییم این واژه دخیل دچار تخصیص یا محدودیت معنایی شده است. تعداد زیادی از این واژه‌ها با تمام معانی موجود در زبان عربی وارد زبان فارسی نشده است و به دلیل تحولات اجتماعی، معنای آن تخصیص شده است. بنابراین، دلیل تحول واژگان، اجتماعی است؛ زیرا این تحولات در یک جامعه اتفاق می‌افتد. زبان نیز چون یک نهاد اجتماعی است به تبع آن پدیده اجتماعی تحول پیدا می‌کند. با کمی محدودیت که در کاربرد واژه به تعدادی از واژگان الحاق شده است، با همان مدلول و همان مصداق باقی مانده، و این امر طبیعی است؛ در واقع چون از راه انتقال گفتمان دینی، سیاسی، ادبی، نظامی و... وارد زبان فارسی شده، این تحول امکان‌پذیر است و غالباً با همان معنی که لازم است، شناسایی می‌شود و در میان همه مردم رواج پیدا می‌کند. مثلاً واژه‌های (وعظ، عالم، روحانی) چون از حوزه اصطلاحات دینی اند و جنبه معنوی دارند به زبان و فکر مردم با معنای خاص خودشان سرایت کرده‌اند. «تحصیل، بحث» هم جزو واژه‌هایی است که در یک سمت و سو حرکت کردند و در زمینه فرهنگی و فکری قابل تشخیص هستند. مثال در این باره فراوان است.

در جدول ذیل تعدادی از واژگانی که دچار محدودیت و تخصیص معنایی شده‌اند و مورد بررسی قرار گرفته‌اند، آمده است:

جدول (۱): تخصیص یا کاهش معنایی برخی واژگان دخیل عربی در زبان فارسی

| واژه دخیل | معنی اصلی (عربی) | معنای تخصیص یافته در فارسی |
|-----------|--|----------------------------------|
| عالم | دانا و دانشمند در همه علوم | دانا در زمینه علوم دینی |
| قاری | خواننده و قرائت کننده هر چیزی | قارئ کننده قرآن |
| صحبت | هر نوع همراهی | همراهی با گفتگو |
| غسال | شوینده | شوینده مرده |
| روحانی | فرد معنوی | عالم دینی |
| استکبار | خودبزرگ بینی، مجموعه کشورهای زورگو | استکبار جهانی؛ یعنی امپریالیسم |
| تحصیل | جمع آوری، کسب کردن | کسب کردن دانش در مدرسه و دانشگاه |
| بحث | جستجو، کند و کاو در هر چیزی | جستجوی حقیقت در مناظره و گفتگو |
| استعمار | آباد کردن و آبادگری، تسلط پیدا کردن کشور قوی بر کشوری ضعیف | تسلط msilainoloc |
| قول | سخن، گفتار | سخن همراه با عهد |

۵-۱-۲. گسترش معنایی

به واژه‌هایی اطلاق می‌شود که با تحول معنایی آن مفهومی وسیع‌تر از معنای اولیه‌اش به وجود می‌آید. گسترش در نقطه مقابل «تخصیص معنایی» قرار می‌گیرد. در بررسی تحولات واژگانی به این نکته رسیدیم که مصداق‌های دلالتی یک واژه از آن که هست گسترش پیدا می‌کند. یک واژه قراردادی در اصل برای یک معنی به کار می‌رود؛ اما با گسترش، برای چند معنی یا مصداق به کار می‌رود. تعداد بسیاری از این واژگان دخیل در دوره‌های متعدد حکومت‌ها وارد زبان فارسی شدند و با بافتی جدید و متناسب با فرهنگ ایرانی معنای جدیدی به خود گرفتند که در عربی به آن معنا به کار نرفته‌اند. برای نمونه واژه «نصاب» تقریباً تمام معانی موجود در زبان عربی را با خود به فارسی آورده است؛ اما به دلیل تحولات اجتماعی، معنای آن توسعه و گسترش یافته است. امروزه نصاب به کسی که هر نوع پرده‌ای را نصب می‌کند، اطلاق می‌گردد. براین اساس دلیل این تحول، دلیلی اجتماعی است؛ چون که بر طبق نیاز جامعه، معنا دگرگون می‌شود. در پی این تغییر و تحول که در اجتماع حاصل می‌شود و در طی زمان، الفاظی از میان می‌روند و الفاظی تازه که بر معانی جدید دلالت می‌کنند، رایج می‌شوند. در این دسته از واژگان که تحول معنایی در آنها از نوع گسترش است، این تحول به گونه‌ای است که مصداق کلمه مورد نظر عام‌تر است و می‌تواند در بافت‌های بیشتری به کار برود. بسیاری واژگانی که از نظر معنا توسعه یافته‌اند به لحاظ معنایی می‌توانند شامل یک گروه یا تعداد زیادی از مدلول‌ها در زبان مقصد شوند. به

تعبیر بهتر، کلمه‌ای که گسترش یافته، چیزی از معنای پیشین‌اش کاسته نشده، بلکه بر آن مفهومی جدیدتر افزوده گردیده است.

اکنون با ذکر دقیق منابع و فرهنگ‌های لغت فارسی و عربی، برای نمونه به تحلیل چهار واژه «توطئه»، تشنج، اعتصاب، انقلاب» می‌پردازیم و سیر تحول و گسترش معنایی برخی از واژگان دخیل عربی در فارسی را نشان می‌دهیم.

۱) **توطئه:** در فرهنگ‌های معروف و معتبر عربی دربارهٔ این واژه چنین آمده است:

از ریشهٔ (وطأ)؛ یعنی قدم. در زبان عربی از قدیم‌الایام تا امروز، همواره معنای مثبت دارد. در فرهنگ «القاموس المحيط» چنین آمده است: «الوطأه»: فشار گام روی زمین و «الوطاء»: زمینی که خیلی نرم است و «و اطأه علی الأمر»: با او موافقت کرد و «تطأ»: یعنی به هدف موردنظر رسید و «موطأ العقب»: یعنی مانند همراهان پادشاه که دنبالش راه می‌روند و پشت گام‌های او حرکت می‌کنند»، گام برداشت. (الفیروز آبادی، ۲۰۰۷م: ۵۵)

در اساس البلاغه نیز چنین آمده است: «وطئ»: یعنی جای مسیر مشخص شده، گام برداشته شده و «و اطأه علی الأمر»: یعنی با او متفق و شریک شد: «وطئ الخلق»: یعنی جوانمرد است. « (الزمخشری، ۱۹۹۸م: ۶۸۰)

در لسان العرب المحيط این‌گونه آمده است: «الوطء بالقدم والقوائم»: با دست و پا راه رفتن؛ اینجا معنای «فراوانی» می‌دهد: «هذه أرض مستویة لا رباء فیها و لا وطاء»؛ یعنی زمینی هموار که بالا و پایین ندارد؛ و «موطئ قدم»: جایی که روی زمین گام برداشته می‌شود. « (ابن منظور، ۱۲۹۰م: ۹۴۴)

در فرهنگ‌های معروف و معتبر فارسی نیز دربارهٔ این واژه چنین آمده است:

در فرهنگ‌های معتبر فارسی، معنای جدید این واژه ذکر شده است. در فرهنگ دهخدا چنین آمده است: «ت ط ء» به نقل از منتهی الأرب، مصدر عربی به معنای سپردن و سپراندن، آماده نمودن، نرم کردن و آسان گردانیدن، تکرار قافیه در شعر، با هم ساختن، مقدمه‌چینی، زمینه‌سازی، ساخت و پاخت، تمهید مدها و زمینه‌سازی و طرح و تشریفات (به نقل از ناظم الأطباء). در تداول امروز و در عرف جدید فارسی، معنای منفی دارد، به معنای دسته‌بندی سیاسی و غیرسیاسی علیه کسی یا گروهی یا حکومتی. و «توطئه‌گر» نعت فاعلی این کلمه است. « (دهخدا، ۱۳۴۳ش، ج ۱۵: ۱۱۲۴)

در فرهنگ بزرگ سخن نیز این‌گونه آمده است: «توطئه: اسم مصدر عربی به معنای زمینه‌سازی و تبنانی کردن برای وصول به هدفی معمولاً خیانت‌کارانه؛ دسیسه: او را به اتهام توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود (مصدق، ۳۳۸)؛ توطئه کردن: عده‌ای از درباریان علیه امیرکبیر توطئه کردند و مقدمات

قتل او را فراهم آوردند. «بینیم، چه توطئه‌ای می‌کردید؟» (آل أحمد: ۲۸۹)؛ توطئه‌گر: عامل توطئه، توطئه کردن: با هم قرار گذاشتند که چگونه او را از حکومت بردارند» (انوری، ۱۳۸۱ش، ج ۳: ۱۹۷۴).
 در فرهنگ فارسی معین چنین آمده است: «توطئه» مصدر مرکب به معنای آماده کردن، پست و هموار ساختن، با هم ساختن، مقدمه چیدن برای وصول به امری، مقدمه‌چینی، ساخت و پاخت، ساخت و پاخت کردن. «(معین، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ۱۱۶۷)

با بررسی سیر تحول واژه توطئه، مشخص می‌شود که این واژه در اصل مصدر عربی است که وارد زبان فارسی شده، در فارسی صورت اسمی پیدا کرده و با یک فعل واژگانی یا یک همکرد فارسی «کردن» همراه شده که در قسمت دوم و همراه «توطئه» آمده است. در عربی واژه توطئه در معنا و بُعد مثبت به کار می‌رود؛ علت این تحول معنا، علت ذهنی است و نوع تحول آن، تنزل از معنای مثبت به معنای منفی است. معنا یا مدلول اصلی این واژه کاملاً فراموش شده و معنای جدیدی را در فارسی به خود گرفته است. البته مقدمات این معنای اخیر فارسی از چندین معنای متداول عربی انتزاع شده است: آرام گام برداشتن، همراهی کردن، گام نهادن بر زمین نرم و هموار و ... به تعبیر دیگر، چندین معنای واژه توطئه که رایج در عربی است، با هم جمع شده‌اند تا مفهوم جدید و رایج در فارسی آن را تشکیل دهند: «توطئه» در حقیقت آرام، نرم و مخفیانه و با همراهی، همدستی و همکاری چند نفر علیه کسی است. پس دلیل انتقال معنی اصلی به معنی جدید می‌تواند مشابهت غیر ظاهری یا معنوی بین مدلول اولیه و مدلول ثانویه باشد. همکرد یا فعل واژگانی «کردن» نیز به شکل‌گیری معنای جدید کمک کرده است. «توطئه» به‌عنوان عنصر غیر فعلی (اسم) به فعل واژگانی «کردن» پیوسته است و این معنای جدید؛ یعنی «ساخت و پاخت کردن علیه کسی یا چیزی» را به وجود آورده است. بنابراین ترکیب این دو عنصر از گروه فعلی در شکل‌گیری معنای جدید، بسیار حائز اهمیت و مؤثر بوده است.

۲) تشنج: در فرهنگ‌های معروف و معتبر عربی درباره این واژه چنین آمده است:

«تشنج» اصطلاحی طبی است. در فرهنگ القاموس المحيط چنین آمده است: «الشَّجَجُ» به معنای شتر است؛ و «انشنج» و «تشنج» و «شَنَجَه» «تشنیجا» انقباض بی‌اختیار و مرضی است که به بدن یا عضوی از اعضای بدن عارض گردد. «(الفیروز آبادی، ۲۰۰۷م: ۱۹۵)

و در فرهنگ لسان‌العرب اینگونه آمده است: «شَنَجُ» انقباضی است که در پوست و در حرکت انگشت‌ها ظاهر می‌شود؛ «قد شَنَجَ الجِلْدَ» «شَنَجًا» فهو «شَنَجٌ» و «أشنج» و «انشنج» و «قد شَنَجَه تشنیجا»؛ قال جمیل:

و تناولت رأسی لتعرفَ مسَّهُ
 و بمُخَصَّبِ الأطرافِ، غیر مُشَجَّجِ

«إذا شخصَ البصرَ و شَنَجَتِ الأصابعُ» یعنی حرکت چشم و انگشت در حال انقباض و انبساط» (ابن منظور،

۱۲۹۰م: ۳۰۸)

و در اساس البلاغه چنین آمده است: «سَنَج» و «تَشَنَج» انقباضی است که در عضله حاصل می‌شود و «سَنَج» و «تَشَنَج وجهه» یعنی عضلات چهره‌اش گرفته شد؛ و «سَنَج الخياط» یعنی افسار اسب محکم شد. (الزمخشری، ۱۹۹۸م: ۵۲۸)

در فرهنگ‌های معروف و معتبر فارسی دربارهٔ این واژه چنین آمده است:

در فرهنگ دهخدا این‌گونه آمده است: «تَشَنَج» (مصدر لازم) همان معنای اصلی عربی به معنای کشیده شدن عضو است که از حرکت انبساطی بازماند، خواه از برودت، خواه از بیبوست؛ به هم باز آمدن و کوتاه شدن عضله‌ها و عصب‌ها باشد. (منقول از ذخیرهٔ خوارزمشاهی).

برف گشته موی همچون پر زاغ وز تشنج روی گشته داغ داغ (مولوی)

در فارسی معاصر به هم‌ریختگی، هیجان و آشوب را گویند. بازار متَشَنَج است. اوضاع دچار تشَنَج شده» (دهخدا، ۱۳۴۳ش، ج ۱۵: ۷۱۳)

در فرهنگ بزرگ سخن نیز چنین آمده است: «تَشَنَج» اسم مصدر عربی است که در اصطلاح پزشکی به معنای حرکت و انقباض شدید و ناخودآگاه عضلات مخطط است بر اثر ابتلا به بیماری‌های عصبی، عفونی یا مسمومیت‌ها: سنگینی تنفس، حالت تشَنَج و تکان نیز در شانه‌های او ایجاد می‌کرد. (اسلامی ندوشن: ۴۹) و به معنای لرزش آمده است: یکی از اقصای نواحی ایران بر اثر تشَنجات خود، اراضی اطراف را در تزلزل و لرزه می‌اندازد. (اقبال) و هم در معنی مجازی (آشوب)؛ ناآرامی: در خانه مدام تشنج و جنگ اعصاب بود. (فصیح: ۱۸۲) ملل عالم، لحظه‌ای از تشَنج فراغت ندارند و هر روز غوغایی برپاست. (مخبر السلطنه: ۸۸) و نیز به معنای در هم کشیده شدن؛ چین و چروک خوردن:

از تشنج رو چو پشت سوسمار رفته نطق و طعم دندان‌ها ز کار

(مولوی ۳۱۳/۱)، (انوری، ۱۳۸۱ش، ج ۳: ۱۷۵۰)

و در فرهنگ فارسی معین این‌گونه آمده است: «تَشَنَج» مصدر لازم عربی است به معنای ترنجیده شدن، در هم کشیده شدن اعضای بدن، لرزیدن، و (اسم مصدر) به معنای ترنجیدگی، لرزش. جمع تشَنجات» (معین، ۱۳۷۱ش، ج ۱: ۱۰۸۸)

با بررسی سیر تحول واژه «تَشَنج»، مشخص می‌شود که این واژه در اصل مصدر عربی است و با حالت مصدری وارد زبان فارسی شده، در زبان فارسی علاوه بر حفظ مدلول اولیه، به مرور زمان و با ورود به حوزهٔ سیاسی، معنا و مدلول جدیدی پیدا کرده است؛ علت این تحول معنا، علت ذهنی است و نوع تحول آن گسترش معناست. در واقع معنا و مدلول اصلی واژه گسترش پیدا کرده و معنای جدیدی را در فارسی به خود گرفته است. البته مقدمات این معنای اخیر فارسی از چندین معنای متداول عربی انتزاع شده است: کشیده شدن عضو که از حرکت انبساطی بازماند، لرزش، ارتعاش و انقباض بی‌اختیار. در سیاست نیز همان حالت انبساط و انقباض وجود دارد؛ اما نه در جسم، بلکه در فضای سیاسی

جامعه. این نوع مشابهت از نوع مشابهت‌های غیر ظاهری است؛ یعنی مدلول اصلی با مدلول جدید از نظر ظاهری شباهت ندارد، یکی از مدلول‌ها مادی و دیگری معنوی است. تشنج در فضای سیاسی یک کشور امری غیرمادی است و فقط از جهت معنا و مفهوم استعاری و مجازی با مدلول اولیه مشابهت دارد.

۳) اعتصاب: در فرهنگ‌های معروف و معتبر عربی درباره این واژه چنین آمده است:

در فرهنگ القاموس المحيط، آمده است: «(عصب) يُقال: للشخص إذا اعتصب بطنه فهو عاصب: یعنی به کسی گفته می‌شود که شکمش را از شدت گرسنگی با طناب بسته باشد؛ «عاصب» یعنی گرسنه و «تعصّب» یعنی دستمالی روی سرش بست، مانند عمامه که روی سر شیخ الإسلام گذاشته می‌شود؛ «یوم عصبص و عصب» یعنی روزی خیلی گرم یا سخت.» (الفیروز آبادی، ۲۰۰۷م: ۱۱۵)

در فرهنگ لسان العرب ذیل واژه «عصب» آمده است: «(العصب) یعنی عصب انسان و چهارپایان؛ «العصب» شبیه به مهره‌هاست که از آن برای انجام کارهای تزیینی استفاده می‌شود و «العصابه» شکل اعتصاب می‌گیرد، هر چیزی که روی سر بسته می‌شود؛ و «قد اعتصب بالتاج و العمامه»؛ یعنی تاج یا عمامه را روی سرش بست. «تعصّب بالشيء و اعتصب» به چیزی قانع و خرسند شد؛ «المعصوب» به کسی گفته می‌شود که روده‌های شکمش از شدت گرسنگی خشک شده باشند و «العُصبة و العصابه» گروهی متشکل از ده تا چهل نفر؛ و در قرآن کریم آمده است: «و نحن عُصبة»؛ و قال الأُفخش: العُصبة و العصابه جماعه ليس لها واحد: یعنی «عُصبة و عصابه» گروه و جماعت است فرد نیست؛ و «اعصوبوا» یعنی جمع شدند؛ فإذا تجمّعوا علی فریق آخر قیل: «تعصّبوا و اعصوبوا» یعنی گروهی متحد و همدست شدند.» (ابن منظور، ۱۲۹۰م: ۶۰۲)

و در اساس البلاغه چنین آمده است: «و مثلی لایدّر بالعصاب» مانند من اصلاً شکست نمی‌خورم؛ «ناقه عصب» شتری که باید پاهایش را بست تا شیر بدهد؛ و «عصب القوم بفلان» یعنی دور او جمع شدند.» (الزمخشری، ۱۹۹۸م: ۶۵۷)

در فرهنگ‌های معروف و معتبر فارسی درباره این واژه چنین آمده است:

در فرهنگ دهخدا مذکور است: اعتصاب نوع خاصی از سازش‌های کارگری و تظاهراتی است که از مبارزه طبقاتی تشکیل می‌یابد که هدف آنها اغلب تغییر شرایط کار می‌باشد و وسیله رسیدن به مقصود را دست کشیدن از کار قرار می‌دهند. هرگاه این عمل از طرف کارگران باشد، به صورت اعتصاب و در صورتی که از طرف کارفرمایان باشد، به طریق بستن در کارخانه واقع می‌شود.» (دهخدا، ۱۳۴۳ش، ج ۷: ۲۹۳۵)

و در فرهنگ بزرگ سخن آمده است: «(اعتصاب) اسم مصدر است. به معنی دست از کار کشیدن گروهی از مردم؛ مانند کارگران و کارمندان به نشانه اعتراض به امری یا برای رسیدن به هدفی: بسیار از

شکایات، که امروز مایهٔ اعتصاب و انقلاب است، از بین می‌رود. (مخبر السلطنه: ۳۸۰)» (انوری، ۱۳۸۱ش، ج ۱: ۴۶۲)

در فرهنگ معین نیز اینگونه آمده است: «اعتصاب» مصدر لازم است به معنای صبر کردن و خشنود شدن به چیزی، و هم به معنای دست از کار کشیدن گروهی و گرد آمدن آنان برای وصول به هدف معینی؛ مانند تحصیل آزادی، کاستن ساعت کار، اضافه‌حقوق و غیره» (معین، ۱۳۷۱ش، ج ۱: ۳۰۲)

با بررسی سیر تحول واژهٔ اعتصاب، مشخص می‌شود که این واژه در اصل، مصدر عربی است که وارد زبان فارسی شده، در فارسی صورت اسمی پیدا کرده و با یک فعل واژگانی یا یک همکرد فارسی «کردن» همراه شده که در قسمت دوم و همراه «اعتصاب» آمده است. در عربی واژهٔ «اعتصاب» معنای گروهی می‌دهد و در قرآن کریم این اصطلاح ذکر شده است: «و نحن عصبه». واژهٔ اعتصاب علاوه بر حفظ مدلول اولیه به مرور زمان و با ورود به حوزهٔ سیاسی معنا و مدلول جدیدی در زبان فارسی پیدا کرده است؛ علت این تحول معنا، علت ذهنی است و نوع تحول آن گسترش معنایی محسوب می‌شود. در واقع معنای مدلول اصلی واژه گسترش پیدا کرده و معنای جدیدی را در فارسی به خود گرفته است. البته مقدمات این معنای اخیر فارسی از چندین معنای متداول عربی انتزاع شده است که همان معنای گروهی و تعدادی دور هم جمع شدن و همدستی و همکاری با یکدیگر علیه قومی دیگر است. همکرد یا فعل واژگانی «کردن» به شکل‌گیری معنای جدید کمک کرده است. «اعتصاب» به‌عنوان عنصر غیر فعلی (اسم) به فعل واژگانی «کردن» پیوسته و این معنای جدید «دست از کار کشیدن» را به وجود آورده است. بنابراین ترکیب این دو عنصر از گروه فعلی در شکل‌گیری معنای جدید بسیار حائز اهمیت و مؤثر بوده است.

۴) انقلاب: در فرهنگ‌های معروف و معتبر عربی دربارهٔ این واژه چنین آمده است:

در فرهنگ القاموس المحيط چنین آمده است: «قلبه» و «یقلبه» به معنای زیر و رو شدن، به طور کلی تغییری انجام داد؛ و «العودة و الانقلاب» برگشتن، بازگردانیدن؛ «انقلاب شتوی» تحول زمستانی، تحول و بازگردانیدن سال؛ «قلب الامور» همهٔ مطالب را جستجو کرد؛ «الانقلاب» بازگرداندن به طور قطعی (الفیروز آبادی، ۲۰۰۷م: ۱۲۷)

در لسان العرب آمده است: «انقلب الشیء» به حالت اولیه بازگشت؛ «انقلبوا بنعمه من الله و فضل» یعنی حال و احوال ایشان به سبب نعمت و فضل خداوند تغییر یافت؛ «القلوب» کسی که در کارهایش ثابت نیست؛ «المنتقلب»: انقلب فلانا سوء منقلب: کسی که به وضع ناخوش آیندی بازگشته است. «ابن منظور، ۱۲۹۰م: ۶۸۵)

و در اساس البلاغه نیز آمده است: «قلب الشيء قلباً» در چیزی تغییر وضعیت ایجاد شد؛ «قلاب» درد و بیماری‌ای که بیمار از شدت درد روی فراش می‌غلند؛ «قلب التراب قلباً» خاک برگردانده شد، چون وقتی که خواست بیل بزند خاک برگردانده می‌شود.» (الزمخشری، ۱۹۹۸م: ۸۰۸)

در فرهنگ‌های معروف و معتبر فارسی درباره این واژه چنین آمده است: دهخدا در تعریف این واژه می‌گوید: «برگشتگی و تغییر و تبدیل و تحویل و تغییر ماهیت، برگشتن از کاری؛ «انقلاب فصل» است از بهار به تابستان و از پاییز به زمستان؛ «انقلاب» در اصطلاح سیاسی، شورش عده‌ای است برای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد حکومتی نو» (دهخدا، ۱۳۴۳ش، ج ۸: ۴۳۰)

و نیز ذیل واژه انقلاب در فرهنگ بزرگ سخن آمده است: «زیر و رو شدن؛ تغییر وضع؛ دگرگونی: انقلاب زمانه آنها را مجبور کرد که از هم جدا شوند. (علوی) و در مجاز: ناآرامی؛ بی‌قراری؛ هیجان: آثار انقلاب درونی بس دردناکی در وجناتش پدیدار گردید. و در اصطلاح سیاسی: دگرگونی شدید و معمولاً ناگهانی است که در نظام اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و یا فرهنگی جامعه تغییر بنیادی می‌دهد: انقلاب اسلامی ایران، انقلاب سوسیالیستی روسیه، انقلاب کبیر فرانسه، حتی انقلاب‌های بزرگ هم از عهده چنین مشکلی برنیاید. (جمال‌زاده) و به معنای شورش؛ عصیان؛ سرکشی: اهالی در حال شورش و انقلاب‌اند. (جمال‌زاده) افاغنه و ازبکیه از ورود او هراسان بودند و شورش و انقلاب به حد کمال رسید. (کلانتر: ۲۹) حالت دل به هم خوردگی و استفرغ: حالم خیلی بد بود و دچار انقلاب و دل به هم خوردگی و انقلاب. (قاضی: ۱۲۶)» (انوری، ۱۳۸۱ش، ج ۱: ۶۲۹).

و در فرهنگ معین این‌گونه آمده است: ۱- (مص.ع) برگشتن از حالی به حالی، دگرگون شدن. ۲- زیور و شدن، بازگردیدن، برگشتن. ۳- (ا.مص) برگشتگی، تغییر، تحول، تبدیل. ۴- شورش، بی‌آرامی. ۵- شورش عده‌ای برای واژگون کردن حکومت موجود و ایجاد حکومتی نو. ۶- شورش دل، منش گردان، استفرغ، قی. ۷- انقلاب در عناصر به معنی تبدیل صورتی به صورت دیگر است.» (معین، ۱۳۷۱ش، ج ۱: ۳۸۶)

این واژه در اصل مصدر عربی است و کاربرد قرآنی دارد و به صورت مشتقات، صیغه‌ها و عبارات مختلف؛ مانند «الإنقلاب علی الأعقاب» یعنی برگشتن از عقیده به کار رفته است. در این زمانه واژه انقلاب در زبان عربی مترادف با آشوب و شورش و تراجع امور و احوال بوده است. در زبان فارسی نیز تا عصر مشروطیت این معنا را داشته؛ اما در دوره معاصر تحولی جدید در آن رخ داده است. به این صورت که علاوه بر گسترش معنایی که در واژه انجام شده، یک ارتقای معنایی نیز صورت گرفته؛ یعنی از معنای منفی به معنای مثبت تبدیل شده است. علت این تحول معنا، علت ذهنی است. به این صورت که معنا ومدلول اصلی واژه گسترش پیدا کرده و معنای جدیدی را در فارسی به خود گرفته است. البته

مقدمات این معنای اخیر فارسی از معانی اصلی واژه؛ یعنی کودتا، آشوب و ناآرامی انتزاع شده و با ورود به حوزهٔ سیاست به اصطلاحی سیاسی بدل شده و از حالت منفی معنایی که قبلاً داشته به معنای مثبت مبدل شده که مترادف با «الثوره» عربی است؛ یعنی از حالت معنایی منفی؛ مانند کودتا، آشوب و ناآرامی، به معنای مثبت قیام مردم علیه حکومتی فاسد برای ایجاد وضعیتی مطلوب تبدیل شده است. برای جلوگیری از اطناب در کلام، دیگر واژگان را با تحلیلی مختصر، در جدولی زیر آورده‌ایم:

جدول (۲): گسترش معنایی برخی واژگان دخیل عربی، بر اساس فرهنگ بزرگ سخن

| واژهٔ دخیل | معنی اصلی (عربی) | معنای گسترش‌یافته (فارسی) |
|------------|---|---|
| نصاب | گماشتن کسی به کاری یا شغلی است. اما امروز به معنای حیل‌گر، کلاه‌بردار بیشتر رواج دارد. نصاب در زبان عربی به معنای حیل‌گر، معنای نصب پرده و تجهیزات آن نیست. | در زبان فارسی به کسی گفته می‌شود که کارش نصب وسایل خانه است. علاوه بر گسترش معنایی که داشته، واژه هم ترقی معنایی پیدا کرده است؛ یعنی مفهومی مثبت به خود گرفته است. |
| ادرار | بول کردن، بیرون ریختن و دفع کردن ادرار، شاشیدن. (انوری، ج ۱: ۳۰۰) | بول کردن، پول و مالی که به‌طور مرتب در رأس یک زمان معین به کسی می‌رسیده است؛ جیره، موجب، مقرری. |
| قشر | پوسته | پوسته؛ در معنای مجازی به علاقهٔ مشابهت غیر ظاهری یا معنوی؛ طبقهٔ اجتماعی. |
| ادغام | در اصطلاح دستور عربی دو حرف هم‌جنس یا قریب‌المخرج را یکی کردن و مشهد خواندن | دو حرف قریب‌المخرج را یکی کردن و مشهد خواندن؛ در معنای مجازی به علاقهٔ مشابهت معنوی؛ درآمیختن دو یا چند چیز در هم؛ یکی کردن؛ «عزل و نصب حکام و ادغام تمام دوایر عدلیه». |
| تورّم | ورم کردن | ورم کردن؛ در معنای مجازی به علاقهٔ مشابهت غیر ظاهری یا معنوی؛ گران شدن. |
| استحاله | محال بودن | محال بودن؛ از حالی به حالی در آمدن؛ دگرگون شدن؛ تغییر پذیرفتن. |
| تنبیه | متوجه کردن | متوجه کردن؛ در معنای مجازی؛ یعنی مجاز به علاقهٔ مجاورت: توییح و تأدیب کردن. |
| انفجار | ترکیدن یا ترکاندن مواد منفجره | ترکاندن مواد منفجره؛ شکافتن؛ شکافته شدن؛ در معنای مجازی: (انفجار جمعیت). |
| بلد | سرزمین، شهر، کشور | سرزمین؛ در معنای مجازی: راهنما هم به کار رفته است؛ بلد بودن هم به معنی آشنا بودن، وارد بودن. |
| تابعیت | پیروی | پیروی؛ در معنای مجازی به علاقهٔ مشابهت غیر ظاهری یا معنوی: توطّن و شهروندی. |
| تبلیغ | بلاغ و ابلاغ، خبر رساندن | ابلاغ؛ آگهی؛ تبلیغات. |
| تحویل | گرداندن و دگرگون کردن، رساندن مال یا امانتی و ... | تغییر کردن؛ دگرگون کردن؛ و وقتی با فعل واژگانی کردن همراه می‌شود، تحویل گرفتن: استقبال و پذیرایی گرم از کسی، معنی می‌دهد. |

نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی تغییر و تحولات معنایی برخی واژگان دخیل عربی - که به زبان فارسی وارد شده اند- البته واژگانی که در فرهنگ بزرگ سخن از دکتر انوری ذکر شده‌اند، پرداخته‌ایم. این تغییرات در سطح معنایی توصیف و طبقه‌بندی شده‌اند. در حین این انتقال، تعداد زیادی از واژگان عربی با مدلول‌های اصلی و اولیه خود در زبان عربی، وارد زبان فارسی شده و در زبان مردم جای گرفته‌اند؛ اما با مرور زمان معنا و مدلول اولیه خود را از دست داده و معنای جدیدی گرفته‌اند؛ معنایی که در زبان عربی نمی‌توان نشانی از آنها یافت. این تغییر و تحول در حوزه معنا یا علل برون زبانی داشته؛ مثل علل اجتماعی یا علل درون زبانی؛ مانند علل ذهنی.

با این پژوهش و تحلیل نوع و نحوه تحول معنا، دریافتیم که تحول معنایی یکی از مهمترین و گسترده ترین سطوح تحول زبان است و تحول معنا غالباً تابعی از ایجاد معانی تازه و نو در جامعه است. یکی از دلایل گستردگی حوزه تحول معنا به تحولات سریع اجتماع و نیز تلاش پاسخگویی زبان به این تحولات شگرف است؛ علی‌الخصوص زبان فارسی که زبانی پیوندی است و فرایند واژه‌سازی در این گونه زبانها به شکلی خاص و با استفاده از ترکیب و پیوند تکواژهاست و بی‌شک یکی از دلایل و علل وفور ورود واژگان عربی به فارسی، همین پاسخگویی زبان در مواجهه با معانی و تجربه‌های جدید است که بیشتر این تحولات از نوع گسترش یا کاهش معناست و مهم اینکه واژگان عربی غالباً برای نامیدن معانی تازه به کار رفته‌اند و گاه در ترکیب با پایه یا فعلی فارسی همراه شده‌اند. در مواردی، تعدادی از این واژگان با همان مدلول اصلی وارد زبان فارسی شده و تعدادی هم با تمام معانی موجود در زبان عربی وارد زبان فارسی نشده و بخشی از مفهوم عام یا کلی خود را از دست داده‌اند. این واژگان هنگام ورود به زبان فارسی دچار محدودیت شده و بر طبق نیاز جامعه در سطح خاص و محدود به یک معنی دلالت یافته و دچار تخصیص معنایی شده. همچنین با توجه به بررسی‌هایی که انجام شد، مشخص گردید که در مواردی که شاهد گسترش معنای واژه هستیم، یا علت ذهنی سبب آن تحول بوده است و این نیز یا بر اساس مشابهت دو معنی در ذهن شکل گرفته و از این تحول تحت عنوان مجاز به علاقه مشابهت (استعاره) یاد می‌شود که غالباً بر اساس مشابهت غیر ظاهری یا معنوی است و یا این‌که علل خارج از زبان داشته که غالباً به دلیل تغییر حکومت‌ها و نیاز به پیدایش معانی جدید با توجه به تحولات اجتماعی شکل گرفته است.

منابع

کتاب فارسی

- ابو القاسمی، محسن. (۱۳۵۵ش). تحول معنی واژه در زبان فارسی؛ تهران: نشر آبان.
- انوری، حسن. (۱۳۸۱ش). فرهنگ بزرگ سخن؛ تهران: سخن.
- باطنی، محمد رضا. (۱۳۹۱ش). توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی؛ تهران: امیر کبیر.
- بهار، محمد تقی. (۱۳۸۱ش). سبک‌شناسی؛ ج ۱، تهران: زوار.
- تراسک، آر- ال. (۱۳۸۲ش). تحول زبان؛ ترجمه ارسلان گلفام، تهران: دانشگاه تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۴۳ش). لغت‌نامه؛ زیر نظر دکتر محمد معین، تهران: دانشگاه تهران.
- سیدی، سید حسین. (۱۳۹۰ش). تغییر معنایی در قرآن؛ تهران: سخن.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۹ش). درآمدی بر معناشناسی؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- فرشید ورد، خسرو. (۱۳۸۲ش). عربی در فارسی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فضیلت، محمود. (۱۳۸۵ش). معناشناسی و معانی در زبان و ادبیات؛ کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- گیرتس، دیرک (۱۳۹۳ش). نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی؛ ترجمه کوروش صفوی، تهران: نشر علمی.
- معین، محمد. (۱۳۷۱ش). فرهنگ فارسی؛ چاپ هشتم، تهران: امیرکبیر.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۹ش). تاریخ زبان فارسی؛ جلد اول، چاپ دوم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

مقالات

- جعفر، علی. (۱۳۹۵ش). «بررسی تطبیقی تحول معنایی واژه‌های عربی در زبان فارسی با معنای آن واژه‌ها در زبان عربی امروزی»؛ مجله مطالعات انتقادی ادبیات، دوره ۲، شماره ۵.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۴ش). «واژه‌های قرضی در زبان فارسی»؛ نامه فرهنگ، شماره ۱۹، صص ۹۶-۱۱۱.
- وفائی، عباسعلی. (۱۳۹۴ش). «تحول معنایی وام‌واژه‌های عربی در کلیله و دمنه»؛ نشریه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۳، شماره ۱.

کتاب عربی

- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم. (۱۲۹۰م). لسان العرب؛ لبنان: دار النوادر.
- الزمخشری، جار الله أبو القاسم محمود بن أحمد. (۱۹۹۸م). أساس البلاغه؛ بیروت: دار الکتب العلمیه.

- الفیروز آبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب. (۲۰۰۷م). *القاموس المحيط*: بیروت: دار الکتب العلمیه.

Archive of SID

دراسة عوامل وأنواع تحول معاني بعض الكلمات العربية الدخيلة في اللغة الفارسية*

ماهر السح، طالب دكتوراه في اللغة الفارسية وآدابها بجامعة الإمام الخميني الدولية

حميد طاهري، أستاذ مشارك في اللغة الفارسية وآدابها بجامعة الإمام الخميني الدولية

الملخص

تَطَرَّفنا في هذه المقالة إلى دراسة عوامل تحوُّل معاني بعض الكلمات العربية الدخيلة وأنواعها؛ وقد ذُكر معظمها في معجم كلمات (سرخن)، حيث تم تحليل الكلمات وتصنيفها طبق النوع المناسب لها. وتبيَّن خلال عمليَّة انتقال الكلمات بأن مجموعة كبيرة من الكلمات العربية دخلت إلى اللغة الفارسيَّة بالمعنى المتداول في اللغة العربية نفسها، وأصبحت متداولة على ألسنة العامة؛ ولكنَّها فقدت معناها الأصلي وأخذت معنى آخر لم يُذكر معناه في اللغة العربيَّة. ويُنسب هذا التحوُّل والتغيير الذي طرأ على المعنى إما لعوامل خارج إطار اللغة أو لعوامل تتعلق باللغة نفسها. في بعض الحالات نلاحظ تحديداً وتضييقاً لمفهوم الكلمات ومضامينها، مما يجعلها تتفرَّد في مدلول ومفهوم واحد لا أكثر وهذا ما يسمَّى بـ (تخصُّص المعنى). أما في الحالات الأخرى فيظهر بشكل واضح توسع في مفهوم الكلمات ودلالاتها وهذا ما يسمَّى بـ (توسع المعنى). ومن العوامل الخارجيّة التي تطرأ على تغيير المعنى؛ هي العوامل السياسية والظروف الاجتماعيَّة بما يتناسب وحاجة المجتمع. أما العوامل الداخليَّة فتعود إلى خصائص لغوية تتشكل من خلال مجاورة معنيَّين في الذهن أو من خلال مشابهة معنيين ينجم عنهما معانٍ ومفاهيم مجازيَّة. ويعتبر تحول معنى هذه الكلمات بعد دخولها إلى اللغة الفارسيَّة نوعاً من أنواع التطوُّرات اللغوية التي هي بمثابة حفظ لشكل الكلمة وتغيير في معناها ومفهومها. وهكذا يكون تحوُّل المعنى، إما من خلال تجاهلها لمعنى المفهوم الأصلي للكلمة واستبدالها بمعنى آخر أو من خلال حفظها للمدلول والمفهوم الأول بشكل نسبي ضمن سياق تخصص أو توسع المعنى. وبشكل عام فإن عمليَّة تحول معنى الكلمات تنسب إلى علاقة المجاز والاستعارة.

كلمات مفتاحيَّة: الكلمات العربية الدخيلة، المعنى، اللغة الفارسيَّة، تحوُّل المعنى، تخصص المعنى، توسع المعنى.

* تاريخ الوصول: ١٣٩٧/٠٣/٠١ هـ ش - ٢٠١٨/٠٥/٢٢ م تاريخ القبول: ١٣٩٧/٠٨/٠٥ هـ ش - ٢٠١٨/١٠/٢٧ م

عنوان البريد الإلكتروني للكاتب المسؤول: maheralsuh@gmail.com